

کربلا و اَفقِ پیش رو در این تاریخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَعَلَى الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللّٰهُ اَبَدًا
مَا بَقِیْتُ وَبَقِيَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ

«ما ملت شهادتیم ما ملت امام حسینیم.» حاج قاسم سلیمانی

۱- آنچه مورخان از کربلا نقل کرده‌اند طوری است که آن‌ها آن رخداد را آینه‌ای نمی‌دیدند که در آینده‌ی تاریخ حاضر خواهد بود، ولی ذات آن نهضت و رخداد این چنین بود که بیش از آن که در زمانه‌ی خود حاضر باشد در آینده حاضر می‌شد و همان رخداد امروز ما را در کنار همدیگر آورده تا نسبت به آن رخداد تاریخی عملاً فکر کنیم و جایگاه خود را در آن جستجو نماییم زیرا کربلا آینه‌ی حضور قدسی امروز و فردای ما در تاریخ است.

۲- با توجه به امر فوق خوب است با نظر به کربلا به رخداد انقلاب اسلامی نیز فکر کنیم از آن جهت که می‌توان آن را در آینه‌ای دید که آینده‌ی بشر این زمانه را می‌تواند بنمایاند و ما نیز مانند اصحاب کربلا باید نقش تاریخی برای خود نسبت به انقلاب اسلامی داشته باشیم. احساس حضور در این تاریخ در بنیاد همه‌ی ما هست تا مثل اصحاب کربلا خود را در تاریخ آینده و نقشی که می‌توانیم به عهده بگیریم، بینیم.

۳- امتیاز حضور در جلساتی مثل جلساتی که نظر به نهضت حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌شود این است که انسان به جای آن که برای افزودن معلومات خود، جهت‌گیری به جانب معنا و مفهوم داشته باشد، جهت‌گیری او به جانب حقیقت

است که در آینه‌ی کربلا به ظهور آمده و آن حقیقت، انسان را در بر می‌گیرد. حقیقت است که در این جلسات به سراغ انسان می‌آید تا از آن طریق راهی به سوی کلیت زندگی گشوده شود و خطاهای انسان به خوبی نسبت به هویت انسان معلوم گردد، زیرا می‌توان آن خطاها را در آینه ظهور حقیقت درست ارزیابی کرد. راستی اگر ما قادر به درک خطاهای خود نباشیم زندگی کردن چه فایده‌ای دارد و به کجا می‌انجامد جز به احساس پوچی و بی‌فایده‌گی؟

از شمر علت ارتکابش به آن جنایت را پرسیدند؛ او گفت: «إِنَّ أُمَّرَأَتَا هَؤُلَاءِ أَمَرُونَا بِأَمْرٍ فَلَمْ نُخَالِفْهُمُ»^۱ در صورتی که اگر نسبت خود را با حقیقت معلوم کرده بود این‌طور زندگی خود را تعریف نمی‌کرد که به چنین خطایی بیفتید و بخواهد این چنین آن را توجیه کند. سیره‌ی اولیای الهی درست برعکس آن است و به همین جهت حاضرند شهید شوند ولی چشم از حقیقت برندارند.

۴- در کربلا معلوم شد انسان‌ها عموماً فراموش می‌کنند که راهشان به کجا منتهی می‌شود و لذا حضرت اباعبدالله علیه السلام در وصف این امر مهم فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لَعَقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» بسیاری از مردم بنده‌ی دنیا هستند و دین تنها بر زبان آنهاست، مادامی که زندگی آنان در پرتو دین و روبراه است از دین حمایت می‌کنند؛ ولی آن روز که با حوادث سختی آزموده شوند، دینداران اندکند.

آری! انسان‌ها همیشه با نزدیک‌ترین ملازم خود یعنی عقل و فطرت، اختلاف دارند حتی اگر با نمونه‌ی کامل فطرت خود یعنی امام معصوم علیه السلام روبه‌رو شوند، باز

^۱ - ابوبکر بن عیاش از ابی اسحاق نقل می‌کند که گفت: شمر با ما نماز می‌خواند. گفتیم: چگونه خدا تو را بیامرزد که همدست شدی با آنان در کشتن فرزند رسول خدا «صلى الله عليه وآله»؟ گفت: وای بر تو چه می‌توانستم بکنم. امرا و فرمانروایانمان به ما دستور دادند پس ما از فرمان‌شان سر برناتافتیم. (تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۳۳۸)

هم آن را بیگانه می‌شمارند. با کربلا باید درون خود را بکاویم، حقیقتاً سرچشمه‌ی خوبی‌ها درون ما است، اگر همواره درون خود را بکاویم می‌توانیم آن سرچشمه را همواره نگه داریم. کربلا جهان گسترده حضور ما را در درون خود و در عالم به ما می‌نمایاند.

آری! به تعبیر حضرت اب‌عبدالله علیه السلام: «النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا» مردم بنده‌ی دنیایند زیرا به تعبیر قرآن: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء/۲۸) پس ضعیف بودن و ضعیف خلق شدن بد نیست، ضعیف ماندن بد است. کوفیان از این قاعده تخلف کردند که اگر در تعالی خود نکوشند و فطرت توحیدی خود را فعلیت نبخشند، دیروز دست‌ان‌شان به خون امام معصوم آلوده می‌شود و امروز دل در گرو دشمنان اسلام دارند.

۵- اگر در هر صحنه‌ای از دینداری نظر به حقیقت نداشته باشیم، مقهور جزمیت ایدئولوژی خود می‌شویم، حتی اگر آن ایدئولوژی اسلام باشد.^۲ در چنین بستری ضرورت‌ترین انسان‌ها ظهور می‌کنند لذا دیروز با شمر و عمر سعد روبه‌رو شدیم و امروز با داعش و آئشمن، به طوری که این آدم‌ها در عین عادی بودن، بسیار شرور می‌شوند. کربلا یعنی نمایش تابلویی این چنین زشت که به دست انسان‌های مطیع ولی عاری از بیداری فطری کشیده شده تا معنای جایگاه انسان‌هایی که روی به حقیقت دارند معلوم شود که چگونه به آن جایگاه رسیدند. جایگاهی که اصحاب امام حسین علیه السلام در دیروز و سرداران شهید انقلاب اسلامی در امروز به نمایش آوردند.

۶- راه رجوع به قرآن، طهارت روح است که مظهر آن ائمه‌ی اطهار علیهم السلام هستند و در سیره‌ی آن‌ها معرفت در بستر انس با حقیقت به ظهور می‌آید و این یعنی

^۲ - حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: «اما از شرّ این مقدس مآبان به خدا پناه می‌بریم» (۶۷/۴/۲۹).

رابطه‌ای که بین هستی انسان و شناخت و آگاهی نسبت به حقایق، در کنار تزکیه وجود دارد. در مقابل آن، فرهنگی است که صرف دانایی به قرآن و به روایات پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله»، را ارزش به حساب می‌آورد. در این فرهنگ تفاوتی بین امامان معصوم «علیهم السلام» - چه امیرالمؤمنین «علیه السلام» باشد و چه امام حسین «علیه السلام» - با ابن ملجم و عمر سعد و شمر نیست.

این آن چیزی است که ما امروز باید از کربلا بیاموزیم که چگونه خطر، ملتی را که قرآن دارد و به روایات صادر شده از معصوم آگاه است، تهدید می‌کند و این وقتی است که از سیره‌ی امامان معصوم «علیهم السلام» و سعه‌ی صدری که نسبت به حقیقت دارند، فاصله داشته باشیم، در آن حالت در عین آن که به ظاهر دیندار هستیم، در پوچی و نیهیلیسم به سر می‌بریم، زیرا به جای نظر به حقیقت وجود، به مفاهیم و ماهیات مشغول می‌شویم.

کربلا تابلویی است که در آن می‌توانیم این دو نوع دینداری را بازخوانی کنیم و بدانیم تنها با آن نوع دینداری که جمع بین قرآن و سیره‌ی رجوع به حقیقت است، می‌توان در این تاریخ حاضر شد و از آفات زمانه در امان ماند و به تعادل لازم رسید.

۷- حنیف بودن و توجه به سرشت نیک، همواره باید در میان باشد و گرنه به اسم دین، پسر رسول خدا «صلوات الله علیه و آله» را به قتل می‌رسانند؛ این وقتی است که انسان در کنار آداب شرعی از فطرت خود فاصله بگیرد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شِفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ
أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

کربلا؛ بازجُستِ سعه‌ی صدرِ گمشده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَعَلَى الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»

از آن جایی که حضرت محمد ﷺ غم ملتی را می‌خوردند که در زمان جاهلیت کینه و دشمنی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و این حالت در سراسر جهان حاکم بود و از آن جایی که خداوند به حکم ربوبیت‌اش خواست بشریت را هدایت کند و رجوع به حقیقت را به جای دشمنی و کینه بنشانند تا انسان‌ها متوجه‌ی گوهر وجودی خود شوند و به همدیگر محبت بورزند؛ خداوند حضرت محمد ﷺ را به پیامبری برگزید.

با اسلام آوردن مردم جزیره العرب صمیمیت و محبت سراسر وجود مردم را فرا گرفت^۳ ولی متأسفانه با رحلت رسول خدا ﷺ آرام آرام آن صمیمیت‌ها و ایثارها رفت و با حاکمیت بنی‌امیه کینه و دشمنی در جامعه‌ی اسلامی به اوج خود رسید. این‌جا بود که اصحاب رسول خدا ﷺ به‌خصوص اهل‌البیت آن حضرت ﷺ به فکر چاره بودند که چگونه تاریخ اسلام را به بستر اصلی خود برگردانند.

حال در رابطه با «صمیمتِ از دست‌رفته» و «بازجُستِ سعه‌ی صدرِ گمشده»،

مطالب زیر تقدیم می‌گردد:

^۳ - به برخورد انصار با مهاجرین و تقسیم اموال خود با مهاجران، و یا قضیه‌ی «يُؤْتِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹) خودشان به آن آب در آن خونریزی و تشنگی نیاز داشتند، ولی دیگری را بر خود ترجیح دادند؛ نظر

۱- در کربلا دو جبهه در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند که هر دو خود را مسلمان می‌دانند با این تفاوت که یک جبهه تنها فهم خود از اسلام را حق می‌داند و هر فهم دیگری غیر از فهم خود از اسلام را به شدت نفی و تکفیر می‌کند، و آن جبهه‌ای است به فرماندهی عمر سعد، یعنی امام جماعت مردم کوفه. جبهه‌ی دیگر جبهه‌ای است که غم گمراهی مخالفان را می‌خورد و تلاش دارد آن‌ها را متذکر انحراف‌شان بکند، و آن جبهه‌ای است به فرماندهی حضرت امام حسین «علیه‌السلام» فرزند پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله».

۲- جبهه‌ی عمر سعد تحمل غیر خود را ندارد و تنها فهم خود از اسلام را اسلام می‌داند و جبهه‌ی امام حسین «علیه‌السلام» غیر خود را با همه‌ی افراط‌کاری‌هایش، فریب‌خورده می‌داند و معتقد است با نظر به سعه‌ی اسلام، امید آن هست که آن‌ها اصلاح شوند، هرچند تأییدشان نمی‌کند، ولی تا آن‌جا که ممکن است آن‌ها را تحمل می‌نمایند.

۳- جبهه‌ی عمر سعد گمان می‌کند حقیقتاً بر حق است و بر حق دارد تأکید می‌کند، در آن حدّ که حضرت سجاد «علیه‌السلام» در این رابطه می‌فرماید: سی هزار نفر در کربلا جمع شدند «وَ كُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ» و همه به قصد قربت، فرزند پیغمبر را کشتند. و یا خود عمر سعد به لشکر خود می‌گوید: «يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَثْبَرِي» ای لشکر خدا قیام کنید، بشارت باد شما را به بهشت. یا در مورد عبدالله جویره داریم؛ روز عاشورا، امام حسین «علیه‌السلام» را صدا زد. امام فرمودند: «چه می‌گویی؟» گفت: «تو را به آتش جهنم بشارت می‌دهم». امام فرمودند: «من نزد پروردگاری آمرزنده و شفيعی بزرگ، و از خیری به سوی خیری دیگر خواهم رفت. تو کیستی؟» گفت: «من ابن جویره هستم». امام دست به سوی آسمان بلند

کردند و عرضه داشتند: «خداوندا! او را به آتش دوزخ بیفکن.» ابن جویره خشمگین شد و به سوی امام حمله‌ور شد. اما پایش در رکاب اسب لغزید و از اسب آویزان شد. اسب فرار می‌کرد و سر جویره به سنگ‌ها و خارهای بیابان می‌خورد. طولی نکشید که بدنش تکه پاره شد و به درک واصل گشت. (بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۷)

همه‌ی موارد فوق حکایت از آن دارد که این افراد خود را دین‌دار می‌دانسته‌اند و به پشتوانه‌ی عقایدشان به چنین جنایتی دست زدند.

۴- تفاوت اصلی دو جبهه‌ی مذکور در تفاوت رجوع آن‌ها به خداوند بود که یک جبهه نظر به حقیقت دارد و در دل آن حقیقت، عبادات را وسیله‌ی انس بیشتر با خدا می‌یابد و جبهه‌ی دیگر، اسلام را در همان ظاهر خلاصه کرده و نهایتش به باورهای ذهنی خود راضی است.

قرآن در وصف اهل‌البیت «علیهم‌السلام» می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/ آیات ۷۹-۷۷) آن‌ها با حقیقت قرآن که در کتاب مکنون است، مأنوس می‌باشند و الفاظ قرآن را اشاراتی به سوی حقیقت می‌دانند. در حالی که طرف مقابل اهل‌البیت «علیهم‌السلام»، همچنان که عرض شد در ظاهر قرآن و دین متوقف‌اند. بنابراین جنگ، جنگِ دو نحوه دینداری است که در بطن اسلام صورت می‌گیرد. یک نوع اسلام که برای انسان کبر و کینه و عُجب می‌آورد و یک نوع اسلام که برای انسان دلسوزی و محبت و تواضع و ایثار به بار می‌آورد.

حال اگر شما به دنبال حق هستید ملاحظه کنید در کجای این عالم باید حق را بیابید؟ چون مسئله ابوسفیان‌ها این نبود که حق را بیابند و برایشان مهم نبود که حق و باطل در این عالم مساوی نیست و چون گرفتار چنین نگاه غلطی بودند، به قرآن و پیام آن نظر نکردند. اصلاً متوجه نبودند این عالم، قواعد و سنت‌های خاصی دارد و به همین جهت وقتی هم که شکست می‌خوردند باز موضوع را در همان فضایی که

بودند تحلیل می کردند. مشکل جهان استکبار همیشه همین بوده و هست و قرآن آمده است به ما بگوید صحنه حیات را طور دیگری باید نگاه کنید و متوجهی نظم حساب شدهی آن باشید. چیزی در عالم نهفته است بالاتر از آن چیزی که سیاسیون سیاست زده می پندارند.

۵- وقتی انسان نظر به حقیقت داشته باشد هر کس را به اندازه ای که با آن حقیقت نسبت دارد، ارج می نهد. ولی آن کسی که تنها در ظاهر دین و در ظاهر الفاظ قرآن متوقف است، هر کس را تنها در رعایت قالب دین و الفاظ قرآن ارزیابی می کند و متوجهی درجات کمال انسان ها نیست. در این نگاه عظمت معنوی حضرت اباعبدالله «علیه السلام» دیده نمی شود و به عنوان کسی که بر یزید به عنوان حاکم کشور خروج کرده، واجب القتل می گردد.

۶- رجوع به حقیقت، شدت و ضعف دارد و توحید، راهی است به سوی اصل اصل ها و بنیاد هر موجودی و از جمله بنیاد انسان. و هر کس که به سوی خداوند یعنی به سوی اصل اصل ها و بنیاد هر موجوی سیر کند؛ به اصل خود که اصل همه ی عالم هستی می باشد، سیر کرده و این چیزی است که در جبهه ی مقابل امام حسین «علیه السلام» گم شده بود و امام با نهضت خود عملاً جهان اسلام را متوجهی این امر نمودند و گوهر اصلی نهضت اباعبدالله «علیه السلام» در این رابطه قابل تأمل است که در باور توحیدی باید به اصل وجود همه ی عالم نظر کرد.

۷- این که گفته اند به اسم دین، جنایت هایی واقع می شود که حتی از طریق فرهنگ های منحط غیر دینی واقع نمی شود؛ به جهت تصویری است که دین داران سطحی از دین دارند، لذا نظر به حقیقتی که دین متذکر آن است، ندارند و تنها در محدوده ی مفاهیم دینی و ظاهر دین متوقف اند. غافل از این که دین آمده تا انسان ها متوجهی جهان گشوده ی معنویت باشند یعنی جهانی که در ازای عبودیت حضرت

حق، در مقابل شان گشوده می‌شود. به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ» (اعراف/۴۰) آن‌هایی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و در مقابل حقیقت آن استکبار می‌ورزند، درهای آسمان به سوی شان گشوده نمی‌شود. در نتیجه تنها در محدوده‌ی جهان کمیت‌ها متوقف می‌مانند و گرفتار انواع پوچی‌ها می‌شوند.

۸- حضرت صادق (علیه‌السلام) در مورد قرآن می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلنَّبِيِّاءِ» کتاب خدای عز و جل دارای چهار چیز است: «عبارت»، «اشارت»، «لطایف» و «حقایق». «عبارت» برای عوام است و «اشارت» برای خواص و «لطایف» برای اولیاء و «حقایق» برای انبیاء. مشکل دشمنان اباعبدالله (علیه‌السلام) آن بود که تنها در عبارات قرآن متوقف بودند و مراتب بالاتر قرآن را انکار می‌کردند.

۹- نظر به اسمای الهی و مظاهر آن و عبور از مفاهیم، عاملی است تا انسان با حقایق اسماء در آینه‌ی مخلوقات روبه‌رو شود. قرآن در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این یعنی کمالات الهی را که در زمین و آسمان هستند و مورد حمد انسان قرار می‌گیرند و نیز کبریایی او را، در آینه مخلوقات بنگریم و در همین مخلوقات با حقیقت مأنوس شویم.

۱۰- قرآن در رابطه با تحمل سایر ملل و سایر افکار، به پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ» (جاثیه/۱۴) ای پیامبر! به مؤمنین بگو نسبت به کسانی که امیدی به ایام الله ندارند، اغماض داشته باشند و

نسبت به آن‌ها سخت‌گیری نکنند. و این حکایت از آن دارد که باید با آن‌هایی که مانند مسلمانان به برزخ و قیامت و یا به ایام الله حاکمیت حق در جهان امیدوار نیستند، با اغماض برخورد شود. این نشان زنده بودن اسلام است که در هر مرحله از حضور تاریخی خود در عین پایداری در اصول، مطابق آن زمانه به میدان می‌آید.

به عنوان نمونه در قرآن داریم: «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَ طَعَامِكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (مانده/۵) در این روز و روزگار - سال ۱۱ هجرت - طیبیات برای شما حلال است و طعام اهل کتاب نیز برای شما حلال می‌باشد و زنان مؤمن و زنان اهل کتاب برای شما حلال است. این بدان معناست که وقتی شرایط، تاریخی تغییر کند نحوه حضور اسلام در بین ملل و جوامع نیز تغییر می‌کند در آن حدّ که تا دیروز ازدواج با زنان اهل کتاب را ممنوع کرده بود و امروز ازدواج با آن‌ها را بدون آن‌که لازم باشد مسلمان شوند، اجازه می‌دهد. زیرا سطره‌ی فرهنگی اسلام پس از یازده سال آن‌چنان قدرتمند شده است که نه تنها هضم فرهنگ یهود و نصارا نمی‌شود، بلکه آن‌ها را در خود هضم می‌کند بدون آن‌که نیاز باشد آن‌ها دین خود را تغییر دهند. این نحوه حضور تاریخی در روحیه‌ی منجمد جبهه‌ی مقابل امام حسین «علیه السلام» وجود ندارد، همچنان‌که امروز سلفی‌گری مقابل انقلاب اسلامی ایستاده است. ولی انقلاب اسلامی با سعه‌ی توحیدی خود طوری با سایر ملل برخورد کرده که در شهادت حاج قاسم سلیمانی بسیاری از مردم جهان با انقلاب اسلامی همدردی کردند. در این شرایط است که باید از سعه‌ی توحیدی انقلاب اسلامی غفلت نکرد و بسیاری از مردم جهان را از آن خود دانست زیرا دیگر ما یک دریاچه نیستیم که با حضور چند رودخانه‌ی گل‌آلود، کدر شویم. انقلاب اسلامی اقیانوسی شده که رودهای گل‌آلود را در آغوش می‌کشد، گل و لای آن‌ها را فرو می‌نشاند و

آن‌ها را از آن خود می‌کند. این است معنای سعه‌ی صدری که در اهل بیت «علیهم‌السلام» بود و در دشمنان به ظاهر مسلمان آن‌ها نبود.^۴

^۴ - به عنوان نمونه خانم «جولیا پطرس» مسیحی الاصل می‌گوید: «با شنیدن پاسخ زیبای سید حسن نصرالله به نامه‌ی مجاهدان مقاومت، به قول خودش «دلش تکان خورد» می‌گوید: «من هم مانند همه‌ی مردم که پیام‌ها و سخنان سید حسن نصرالله را پیگیری می‌کردند، این پیام را شنیدم؛ پیامی که ایشان برای مجاهدان قهرمان در جنوب فرستادند مرا تحت تأثیر قرار داد و به اعماق وجودم راه یافت و احساساتم را دگرگون کرد. شاید این پیام، تنها مرا به گریه و نداشت؛ بلکه میلیون‌ها انسان را منقلب کرد. این پیام، اوج عظمت نصرالله را و افزون بر آن، تواضع و فروتنی واقعی او را نشان داد. این پیام که آقای نصرالله با لحن خاصی آن را بیان کردند، تکان‌دهنده بود. ایشان هنگامی که به رزمندگان مقاومت گفتند که دست و پای شما را می‌بوسم و آنان را رهبر و سرور امت معرفی کردند، از نظر عاطفی و انسانی مردم را تکان و به همگان نوید عزت و سربلندی و سرافرازی داد. این پیام بسیار تأثیرگذار بود و من آن را ضبط و بی‌درنگ از نوار پیاده کردم. به ذهنم رسید که از حزب الله اجازه بگیرم و از آن سرودی بسازم، لذا از تعابیر و اصطلاحاتی که ایشان در پیام خود به کار بردند استفاده کردیم و از آن شعری ساختیم...» آن خانم در آن سرود می‌گوید:

احبائی! احبائی! دوستانم! دوستانم! پیام‌تان را شنیدم، که نشان‌دهنده‌ی سرافرازی و ایمان است. و شما همان‌گونه که گفته‌اید، مردان خدا در میدان جنگید. و شما «وعده‌ی صادق»، و پیروزی قریب‌الوقوع مایید. و شما چون قله‌های سربلند خورشید، در برابر یاعیان، سرکش و نافرمانید. دوستانم! دوستانم! اسیران با همت شما آزاد می‌شوند، و سرزمین‌های اشغالی را شما باز پس می‌گیرید. با مشت‌های گره کرده‌تان، و با خشم مقدس‌تان. خانه‌ها مان، و آبرومان محفوظ می‌ماند. شما سازندگان تمدن و خیزش ارزش‌هایید. و مانند کاج، نماد جاودانگی لبنان، تا همیشه خواهید ماند. شما رمز مجد و عظمت امت ما و رهبران مایید، و تاج سرهامان. و سروری تنها سزاوار شماست. دوستانم! دوستانم! بر گام‌های نجیب شما بوسه می‌زنم. گام‌هایی که به شرف، شرافت می‌دهند. و صنوبرهای سرزمین مان از آب عزت آن آبیاری می‌شوند. نهراسید و استوار بمانید. با مقاومت شما، دنیا تغییر می‌کند، و صدای ما به گوش سرنوشت خواهد رسید. (و سرنوشت سر تسلیم فرو خواهد آورد). به دست شما فردای بهتر و دلپذیرتری می‌آفرینیم. با شما همراه می‌شویم و به پیروزی می‌رسیم.

خانم «جولیا پطرس» مسیحی این‌گونه حماسی برای مقاومت می‌خواند. هنر جذب سید حسن نصرالله و منش متسامح و تکثیرپذیر حزب الله لبنان است، اما هنر عده‌ای از ما در ایران این است که با برخوردهای غیر منطقی، عده‌ای را از دین خارج کنیم. آموختن از حزب الله لبنان عیبیه؟

۱۱- رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در راستای حضور فعال و زنده‌ی تاریخ انقلاب اسلامی در ۲۶ تیرماه سال ۹۸ در پیام خود به امام جمعه‌ی هرمزگان می‌فرماید: «... تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و روی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه‌ی مؤکد اینجانب است.» ملاحظه می‌فرمایید که انقلاب در شرایطی قرار دارد که علاوه بر نظر به جریان انقلابی و جوانان مؤمن، به عموم مردم که جدای از جریان انقلابی و جوانان مؤمن هستند، رویی گشاده و دست مهربانانه دراز می‌کند تا آن‌ها را در برگیرد، زیرا بحمدالله در شرایط تاریخی گشوده‌ای حاضر شده است تا بقیه را نیز از آن خود کند. این آن درسی است که امروز می‌توان از کربلا گرفت تا در عین تأکید بر اسلام، از جمود و تحجر عبور کرده و سعه‌ی صدری که شأن اسلام است را پاس داشت.

۱۲- تفکر در ادیان، شهودی است، به همان معنایی که قرآن در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی حج می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» اگر منکران نبوت نظر کنند به سرنوشت ملت‌هایی که نابود شدند، برای آن‌ها قلب‌هایی حاصل می‌شود که به کمک آن تعقل می‌کنند و گوش‌هایی خواهند داشت که حق را می‌شنوند و چشم‌های آن‌ها کور نیست، ولكن قلب‌های آن‌ها که در سینه‌های‌شان است، کور است. یعنی وقتی قلب در صحنه باشد و انسان به کمک قلب تعقل کند، حقیقت را در مظاهر الهی می‌یابد و پیرو آن تعقل می‌کند و آن را به فهم می‌آورد.

در همین رابطه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد فرمودند ما در روایات و آیات، واژه‌ی علت و معلول به آن معنا که در فلسفه به کار می‌رود نداریم، زیرا تنها متوقف شدن در مفاهیم - حتی مفهوم خدا و معاد - نوعی غفلت از انس با آن‌ها را به میان می‌آورد و انسان را از راهی که حضرت علی «علیه السلام» طی

کردند، محروم می‌کند آن جایی که حضرت می‌فرماید: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ» هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم. اساساً متوقف شدن تنها در مفهوم حقایق نوعی تکبر به وجود می‌آورد و پیرو آن احساس پوچی و نیهیلیسم را به همراه دارد.

۱۳- معنای زندگی در مأواگزیدن در رازها و سنت‌ها است که افق‌های معنایی را مدّ نظر می‌آورد. امویان و سلفی‌گری به کلی از این نحوه‌بودن در غفلت‌اند، چیزی که امروزه ما در فرهنگ مدرنیته و روحیه‌ی پوزیتیویسم و حس‌گرایی با آن روبه‌رو هستیم. پیامبران خدا آمدند تا افق‌های معنایی را در مقابل بشر بکشایند تا انسان برای خود معنا پیدا کند و از احساس پوچی رها شود و کربلا در این راستا توانست فرهنگ‌سازی کند و جهان بشری را متوجه‌ی غفلت خود بنماید.

۱۴- هیچ دانش تجربی به خودی خود نمی‌تواند به پرسش‌های بشر که نظر به رازهای عالم دارد، جواب دهد. در رابطه با نظر به رازهای عالم باید بشر راه دیگری در پیش گیرد. راهی که امام حسین «علیه‌السلام» می‌داند چگونه انسان برای احساس رازهای عالم به کجا باید قدم بگذارد و حضور در فضایی که امام حسین «علیه‌السلام» در مقابل بشر گشودند ناخودآگاه انسان را به «رازآگاهی» می‌کشاند و جهان او را به جهانی گشوده‌تر از جهانی که علم تجربی به میان آورده، سیر می‌دهد.

۱۵- نظر به اسماء الهی در مظاهر، کمک می‌کند جهت عبور از مفاهیمی که حقیقت را نزد انسان در حدّ دانایی پائین می‌آورد و این راهی است جهت عبور از داعشی‌گری و وهابیت امروز، و شمر و عمرسعد و خوارجی‌بودن دیروز. راهی که امام حسین «علیه‌السلام» متذکر آن شدند تا انسان خود را در دل حقایق عالم احساس کند.

۱۶- اسلام به عنوان یک حقیقت فراتاریخی، مطابق طلب انسان‌ها و آمادگی روحی آن‌ها در هر تاریخی برای آن‌ها به ظهور می‌آید. وقتی بشر روح تمدنی داشته

باشد و خود را جهانی احساس کند، جواب آن روح را مطابق آیهی «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرَّحْمَنِ/۲۹) خواهد داد و خداوند با جلوه‌ی اسماء حسنایی که مناسب آن روزگاران است، بشر را تغذیه می‌کند، از آن جهت که در وصف جهانی‌بودن اسلام فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سَبَأ/۲۸) و در دل همین حضور جهانی است که ما را دعوت به ارتباط با حضرت پروردگار در فضای اجتماعی و جمعی می‌کند و می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳) و ملاحظه دارید که روی «جمیعاً» تأکید شده است تا به تحقق جامعه‌ی دینی توجه شود که در هر تاریخی با خداوند مناسب نیاز و طلب زمانه‌ی خود روبه‌رو هستند.

۱۷- عمده توجه به نظام توحیدی و متقن عالم است و نسبتی که ما باید با این عالم برقرار کنیم، به همان شکلی که شریعت الهی در مقابل ما می‌گشاید. با این دید، قرآن با ما گفتگو می‌کند تا بفهمیم ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آن عالم نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها، بی تفاوت نیست و خداوند از طریق قرآن اعمال و افکاری را که می‌توان به کمک آن‌ها به سلامت در این عالم زندگی کرد و به بهترین صورت به ابدیت منتقل شد را به ما گوشزد می‌نماید. به همان معنایی که می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده/۱۶) خداوند به کسانی که به دنبال رضایت او هستند، از طریق قرآن راه‌های سلامت و امنیت و آسایش را نشان می‌دهد. زیرا از طریق اشارات قرآنی عالم را درست می‌بینیم و در دل عالم هستی، حضور خدا را درک می‌کنیم و جهت تذکر به این امر فرمود: «وَوَخَّلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُتَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (جاثیه/۲۲) خداوند آسمان‌ها و

زمین را به نور حق خلق کرده و هرکسی مطابق آنچه در این عالم انجام داده، جزا داده می‌شود و به آن‌ها ظلم نمی‌شود.

سعی بفرمایید بر روی «بالحق» بودن خلقت آسمان‌ها و زمین فکر کنید. به انگشتان بنده توجه نمایید که چگونه از طریق نفس ناطقه‌ام حرکت می‌کند و حرکات آن انگشت‌ها جدای از من نیستند، و عملاً شما با حرکات انگشتان بنده با بنده روبه‌رو هستید، علاوه بر آن، نظم و محل انگشتان نسبت به وظیفه‌ای که دارند، حکایت از حضور عالمانه‌ی نفس ناطقه‌ی بنده و به معنای دیگر، حضور عالمانه‌ی خداوند در این صحنه دارد. اگر انگشتان دست، حالتی غیر از این حالت را داشتند عملاً به آن نتیجه‌ای که ما از طریق دست خود می‌خواستیم برسیم، نمی‌رسیدیم. این یعنی شما در این صحنه با صورت علم و حکمت روبه‌روئید و از آن طرف صفات خداوند یعنی علم و حکمت او از او جدا نیست. پس در این صورت هر کمالی که در عالم به ظهور آید، شما در آن صحنه با انوار الهی روبه‌رو خواهید بود. این است معنای آن که می‌فرماید خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحق» است، یعنی در هر صحنه‌ای از عالم، خداوند در صحنه است. همان‌طور که حرکات و نظم دست بنده محل ظهور نفس ناطقه‌ی بنده می‌باشد و حیاتی را که مربوط به نفس ناطقه‌ی بنده است به ظهور می‌آورند، همان حیاتی را که خداوند در دوره‌ی جنینی بر بدن جنین دمیده و فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) یعنی خداوند با روح، که عالی‌ترین مخلوقات است این بدن را حیات داد و برای آن جسم جنینی مسیری را شکل داد که امروز شما با آن روبه‌رو هستید و حالا همان روح است که از طریق بدن به ظهور آمده و شما با حیات که مربوط به حضرت حی است، روبه‌رو هستید و اگر آن روح برود همه‌ی استحکام بدن درهم می‌ریزد. پس همین حالا این بدن به نور روح، این چنین است که شما ملاحظه می‌کنید و حیاتش به نور حیات حضرت

حق می‌باشد و معنی «بالحق» بودن به همین معناست که عالم «بالحق» خلق شده، نه آن که گمان کنیم خداوند عالم را خلق کرده و عالم جدا از حق مسیر خود را می‌رود.

۱۸- علت آن که اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» در شب عاشورا با آن حضرت ماندند، با آن که حضرت اذن رفتن به آن‌ها دادند، توجه به حضور در تاریخی بود که حضرت در آن حاضر می‌شدند. خواستند حضور آن حضرت را که حضور «حق‌الیقینی» بود احساس کنند، چیزی که امروز باز از طریق امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این تاریخ به ظهور آمد. آن حضور عطایی است به انسان‌هایی که می‌خواهند خود را در هستی احساس کنند و «دانایی» به حقایق را به «دارایی» نسبت به حقایق تبدیل نمایند.

اگر دیروز در شب عاشورا اصحاب التماس می‌کردند که حضرت آن‌ها را از آن حضور محروم نکنند^۵ در تاریخی که با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شکل گرفت، باز همان صحنه‌ها تکرار شد و سرداران شهید ما با تمام وجود تلاش کردند حضور «حق‌الیقینی» را در این تاریخ بچشند. معنای حضور در تاریخی که در آن

^۵ پس از آن که، امام بیعت خود را از اصحاب و اهل بیت خود برداشتند و به آنان اجازه رفتن دادند؛ اصحاب آن حضرت هر کدام به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند؛ پس از سخنان اهل بیت امام «علیه‌السلام»، مسلم بن عوسجه و پس از او زهیر بن قین برخاسته و گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، باز زنده گردم، و سپس کشته شوم، تا هزار مرتبه، تا خداوند تو و اهل بیت را از کشته شدن در امان دارد! و پس از او بُریر برخاست و گفت: یا بن رسول الله! «لقد منّ الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع فیک اعضائنا، ثمّ یکون جدک شفیعنا یوم القیامة.» ای پسر رسول خدا! خداوند به واسطه وجود شریفتان بر ما منت نهاده است، بدرستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن جا که در راه دفاع از شما اعضای بدنمان تکه تکه شود. پس جد شما در روز قیامت شفیع ما خواهد شد.

توحید مقابل استکبار قرار می‌گیرد، اصیل‌ترین نحوه‌ی بودن است و بالاترین شکل معنابخشیدن به زندگی است.

۱۹- معنای حضور تاریخی با امام حسین «علیه‌السلام» و قرار گرفتن ذیل اراده‌ی الهی و رهایی از پوچی و تنهایی و نیهیلیسم دوران، با احساس مسئولیت نسبت به جهانی که با امام حسین «علیه‌السلام» و انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد، ممکن است. زیرا در آن صورت انسان در معرض الهامات الهی قرار می‌گیرد و از پوچی و تنهایی رها می‌شود، و با تجلیات الهی خود را در بیکرانه‌ی عالم احساس می‌نماید؛ و در این راستاست که حتی آن جوان دست‌فروش یعنی آقای عنایت آزرغ که در حادثه‌ی آتش گرفتن کلینیک سینا با به خطر انداختن جان خود، جان ۱۱ نفر را نجات می‌دهد، می‌خواهد نسبت به رعایت مسئولیتی که برایش پیش آمده، رهبر خود را ملاقات کند که ملاقات با شخصی است که صورت عزم تاریخی آن جوان است تا با آن ملاقات راه مصمم‌ترین انسانی که می‌شناسد، یعنی حاج قاسم را ادامه دهد، حاج قاسمی که فرشتگان نه تنها در کنار آن سردار بزرگ، بلکه در کنار تشیع‌کنندگان او به صحنه آمدند و زمین آن‌ها را به آسمان معنویت وصل کردند، تا در تجربه‌ی آنچنانی راهی که گم‌شده بود را پیدا کنند.

۲۰- بزرگان اهل اندیشه همیشه سعی می‌کرده‌اند از حادثه‌ها معنی هستی‌شناسانه‌ی آن‌ها را در نظر بگیرند و جایگاه حادثه‌ها را در هستی جستجو کنند و نه در میل انسان‌ها و یا اراده‌ی حاکمان. یک مرتبه شما می‌بینید یک جوان متدین کرمانی چیزی در جانش سروده می‌شود که متوجه می‌گردد، وقتی جنگ ما با عراق تمام شد، قضیه تمام نشده بلکه جبهه‌ی گشوده‌تری در مقابل ما قرار گرفته است و شهید حاج قاسم سلیمانی آن بصیرت را با خلوص خود که آزاد از خودخواهی و خودبینی بود، به دست آورد و لذا بدون گرفتار شدن به پیرایه‌های دنیا، وظیفه‌ی خود

را بعد از دفاع مقدس تمام شده ندانست. رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در منزل آن شهید پیش از همه به خلوص او اشاره کردند و فرمودند:

«می‌دانید مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از «اخلاص» است؛ این «اخلاص» است. اگر «اخلاص» نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک «اخلاص» بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» معنای اخلاص را پرسیدند. حضرت فرمودند: «من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: «اخلاص»، سرّی است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می‌دهم.» اخلاص، یعنی انگیزه‌ی تصمیم‌گیری‌ها فقط خدا باشد و بس. خلوص، این همه نقش و تأثیر دارد که از حاج قاسم سلیمانی تابلویی بسازد که هیچ کس نمی‌تواند زیبایی آن را انکار کند. با همان خلوص می‌توانید زیبایی‌های عالم را بنگرید و مانند حاج قاسم، حضور داعش در منطقه را چه در عراق و چه در سوریه، راه و میدانی برای به ظهور آوردن زیبایی‌های بندگی می‌یابید و پیرو خلوص آن شهید بود که شما آن همه زیبایی را در تشیع پیکر پاک او در جای، جای کشور ملاحظه کردید. آینه‌ای بود جهت به ظهور آمدن عشق مردم به پاکی‌های انسانی که معتقد است نباید به بهانه‌ی آن که بین بدی‌ها و خوبی‌ها تفاوتی نیست، در این عالم به هر کاری تن داد و نسبت به راه حق حساسیت نشان نداد.

حاج قاسم به صحنه آمد تا با زندگی خود نشان دهد حقایقی ماورای این جزئیات در این عالم نهفته است. مثل روحی که در یک تابلوی نقاشی، ماورای آن درخت و آن جویبار به ظهور می‌آید و شما می‌توانید از آن الهامی روحی و معنوی

برای زندگی خود بگیرید. زیرا زیبایی‌ها هرطور که باشند با ما گفتگو می‌کنند و به نحوی معرفت‌بخش هستند، چه رسد به زیبایی‌هایی که خداوند در خلقت خود ظاهر کرده است، البته اگر آن‌ها را هستی‌شناسانه بنگریم و نه با نگاه هوس‌آلود. آن سردار بزرگ نشان داد چگونه باید در تاریخی که با حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شروع شده، حاضر شد و به مقام «حق‌الیقینی» رسید. خطراتی در مسیر توحیدی این انقلاب در پیش است که با سیره‌ی آن سردار می‌توان از آن خطرات عبور کرد.

۲۱- وقتی انسان نسبت خود را با حقایق درست تعریف کرد، همواره از طریق تقوا به نحوی از انوار حقایق معنوی و اسماء الهی بهره‌مند می‌شود. ولی اگر طوری دینداری کرد که تنها به امید سعادت در قیامت، قالب عبادات برای او مهم شد، همچنان که عرض شد گرفتار نوعی کینه‌مندی می‌شود زیرا کینه در حالی شکل می‌گیرد که انسان چیزی را بخواهد و نتواند به دست آورد و کربلا، صحنه و تابلویی است برای این دو نوع دینداری. دینداری ائمه و یاران آن‌ها علیهم‌السلام که در عبادات خود نظر به حقیقت دارند و کم یا بیش با آن مأنوس می‌شوند و آن دینداری که تنها در حد ظاهر عبادات متوقف است و به جهت رویکرد غلط خود هیچ بهره‌ای از حقیقت نصیب خود نمی‌کند.

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

با شهید آوینی در نظر به رخدادهای کربلا

ایمان آورده‌اند، ولی در جستجوی حقیقت ایمان نیستند. (شهید آوینی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِبَاعَبْدِاللّٰهِ وَ عَلٰی الْاُرُوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

با نظر به کتاب «فتح خون» و نگاه ملکوتی شهید آوینی به رخدادهای کربلا، سخن این است: «همان‌طور که عده‌ای کعبه را تنها سنگ می‌بینند، بعضی‌ها رخدادهای کربلا را فقط حرکت و حادثه می‌بینند و نه یک رخداد مهم تاریخی.» حتی متأسفانه مورخین هم اسکلت کربلا را به ما رسانده‌اند. این هنر شیعه بود که توانست در دل این حادثه، مثل آیات قرآن که علاوه بر ظاهر الفاظش، باید وجه ملکوتی آن‌ها را مدّ نظر قرار داد، شیعه توانست وجه ملکوتی رخدادهای کربلا را مدّ نظر قرار دهد. در مورد انقلاب اسلامی هم سیاسیون اسکلت انقلاب را دیدند، در حالی که می‌توان انقلاب اسلامی را تاریخی دید که تاریخ عبور از فرهنگ استکباری غرب است.

کربلا نمونه‌ی خوبی است برای آن‌که متوجه شویم چگونه یک حرکت تاریخی می‌تواند آغاز یک تاریخ شود، در آن حدّ که من و شما امروز در این جلسه در آن آغازی که حضرت ابا عبد الله علیه السلام شروع کردند قرار داریم و در آن تنفس می‌کنیم و فکر می‌نماییم. آغازی که ملکوتی در باطن خود دارد و به تعبیر شهید آوینی، قافله‌ای است تحت عنوان «قافله‌ی عشق». از جمله خصوصیات آن قافله این است که وقتی جهّال و فسّاق، قداره‌بند هستند، سامان داشتن عین بی‌تاریخی است، وقت آرامش و سر و سامان داشتن‌های معمولی، زمان دیگری است. اساساً خطر بد امتحان دادن ما وقتی شروع می‌شود که نمی‌فهمیم حال که جهّال و فسّاق حاکم‌اند،

نمی‌توان به راحتی به رکوع و سجود مشغول بود، وقتی جامعه را خطری تهدید می‌کند زمان، زمان بی‌قراری است. همان امامی که عین آرامش و عین صلح است، این جا باید اهل اعتراض باشد.

حضرت وقتی از مدینه به سوی مکه حرکت کردند این آیه را خواندند که «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْفَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (قصص/۲۲) قضیه از این قرار بود که وقتی دربار فرعون تصمیم گرفت حضرت موسی علیه السلام را به جهت قتل آن قبطی به قتل برساند، حضرت موسی علیه السلام به سوی مدین حرکت کردند و این آیه را خواندند. حال چه نسبتی بین حرکت حضرت موسی علیه السلام برای این که در دل آن حرکت، فرعون را سرنگون کنند و حرکت اباعبدالله علیه السلام برای این که به ظاهر خود را از خطری نجات دهند، هست؟

آیه‌ی فوق می‌فرماید حضرت موسی علیه السلام به ظاهر خواستند از خطر فرار کنند ولی نتیجه این شد که حضرت شعیب علیه السلام را یافتند و تاریخی شروع شد در راستای سرنگونی فرعون، با توجه به این که امام حسین علیه السلام می‌دانند جهت آیه، آیه‌ی فرار از خطر نیست، جهت طلب «سَوَاءَ السَّبِيلِ» و رسیدن به راه مناسبی است برای سرنگونی فرعون. چرا این آیه را می‌خوانند؟ آیا می‌توان گفت حضرت در دل حرکت خود تاریخی را مد نظر دارند که در بستر آن حرکت فرعون زمانه نابود خواهد شد؟

خودتان را با امام حسین علیه السلام در تاریخی حاضر کنید که بنا است انشاءالله با انقلاب اسلامی شروع شود. چنین حضور، حضور سختی است. بسیاری از نمازخوان‌هایی که به تعبیر شهید آوینی «غراب وار» یعنی مانند کلاغ، سر به سجده می‌گذارند و به دنبال کنج فراغتی هستند، مردود شدند. حضرت اباعبدالله علیه السلام با خواندن این آیه دارند موسی وار به سوی شعیب تاریخ خود می‌روند که ظاهراً

قتل گاه آن حضرت است. در حالی که نتایج کربلا نشان داد حقیقتاً به قتلگاه نرفتند، بلکه قدم در راهی گذاشتند که با شهادت و اشک می توان به مقصد رسید.

حضرت اباعبدالله علیه السلام راهی را که خداوند در مقابل حضرت موسی علیه السلام گذاشت در تاریخ خود احساس کردند و در کار خود به خوبی موفق شدند. البته این طور نیست که فکر کنیم افق و نتایج حرکت انبیا و اولیاء الهی کاملاً از قبل به صورت روشن مشخص است. آن‌ها با ایمان و اعتقاد خود به خدا کار را شروع می کنند و خداوند خودش افق گشایی می کند.

اگر در مسیر حق مشکلاتی در مقابل شما قرار گرفت، خبر از این می دهد که در شما ظرفیتی دیده شده است و می خواهند از طریق این مشکلات، راهی ماورای آن چه هست در مقابل شما بگشایند. حضوری است در افقی که باید خودتان آن را احیاء کنید.

جناب آوینی می گوید: «چرا سبیل الله باید با هجرت همراه شود؟» به گفته ی او اگر از طریق هجرت خود را از تعلقات و از نسبت های گذشته آزاد نکنیم، تولد جدیدی پیدا نمی شود. می گوید در کربلا سخن از اهل فسق و بندگان لذت نیست؛ سخن از آنهایی است که ایمان آورده اند اما در جستجوی حقیقت ایمان نیستند. حضرت اباعبدالله علیه السلام در جای خاصی ایستاده اند که هرکس به صرف ادعای مسلمانی نمی تواند آن جا بایستد.

در کربلا سخن از آنان است که اسلام آورده اند اما در جستجوی حقیقت ایمان نیستند. این اساسی ترین مسأله ی کربلاست و اگر کربلا این نکته را به ما ندهد که جنگ بین دو نحوه دین داری است؛ از کربلا آنچه را باید بیاموزیم، نیاموخته ایم. یک نوع دین داری فقط به ظواهر دین مشغول است و چیزی ماورای همین ظواهر برای دین داری قائل نیست و در عمل کارش به جایی می کشد که به دست افراد به

ظاهر دیندار، شرورانه‌ترین کارها صادر می‌شود که به دست هیچ بی‌ایمانی صادر نمی‌شود. زیرا آن‌ها برای جنایت خود، پشتوانه‌ی ایدئولوژیک دارند و در مقابل، نحوه‌ی دیگری از دینداری هست که ظاهر عبادات را وسیله‌ی رسیدن به حقیقت می‌داند و دیگران را اگر دیندار نباشند، فریب خورده می‌داند.

کربلا محل ظهور دو تابلو است که انسان‌ها از خود ترسیم کردند؛ تابلویی که به نام اسلام کارهایی بس شرورانه به ظهور می‌آید، و تابلویی که افراد آن رو به سوی حقیقت دارند و برای قاتلان خود هم دل می‌سوزاند، آن نوع دلسوزی که از طریق رجوع به حقیقت ممکن است و گرنه هر چه توقف در ظاهر دین بیشتر باشد، خودبینی و خودخواهی و نفی غیر بیشتر است.

این که ما را متهم می‌کنند و می‌گویند چرا از دین با توجه به این همه ظلم که از طریق دین صورت می‌گیرد، دست بر نمی‌دارید، به جهت آن است که به دینداران و دینی نظر دارند که فقط به ظاهر متوقف شده‌اند. راه عبور از آن ظلم‌ها، عبور از دین نیست و گرنه هزاران اختلال در جامعه و در روح انسان به وجود می‌آید، راهش برگشت به دینی است که به حقیقت نظر دارد.

خداوند با انواع امتحانات، مرز بین دینداری حقیقی و ظاهری را مشخص می‌کند و دینداران ظاهری از این نکته در غفلت‌اند؛ فکر می‌کنند می‌توانند با خدا مکر کنند در حالی که قرآن می‌فرماید «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران/۵۴) آن‌ها مکر کردند و خدا هم مکر کرد. مگار بودن خدا یعنی خداوند این افراد را از راهی که گمان نمی‌کنند رسوا می‌کند. کربلا یعنی نمایش امتحان و ابتلائات خداوند و به ظهور آوردن دو نوع تابلو از دینداری. طرف می‌گوید نماز می‌خوانم و روزه هم می‌گیرم با آن گمان که توانسته‌است سر خدا کلاه بگذارد که من همان دینداری هستم که خدا می‌خواهد، در حالی که به حقیقتی که خدا گفته و باید در دل دینداری

به آن حقیقت رجوع کرد کاری ندارد، به تعداد رکعات خود کار دارد و به خودش دروغ می گوید و می داند دارد به خودش دروغ می گوید و خداوند نیز با این افراد مکر کرد، در آن حدّ که کارشان را به جایی کشاند که به دست آنها حضرت اباعبدالله علیه السلام به شهادت برسند.

خداوند در کربلا متذکر این امر شد که وقتی دین آسمانی را در حدّ ظاهر پایین آوردند، در رابطه با سنت امتحانی که برای هرکس قرار می دهد، آنها به بدترین شکل امتحان می شوند که هیچ کافر و بی دینی به آن صورت امتحان نشد، زیرا با حقیقت که همان اسمای حسناى الهی باشد آشنا نبودند تا آن اسماء را در جمال امام علیه السلام بینند.

آری! امام حسین علیه السلام در صحنه‌ای که حق زیر پا گذاشته می شود و «أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ»، کشتنی است و برای او آن نوع کشته شدن که موجب رسوایی جریان باطل می شود، سعادت است، و ما باید مواظب باشیم دینداری خود را طوری شکل ندهیم که خدا به دست ما حسین اش را به قتل برساند.

امروز نیز این خطر هست که به دست مقدسان نادان، حقیقت ذبح شود، همان طور که در کربلا به دست مقدسان نادان جنایتی واقع شد که هیچ غیر متدینی این کار را نمی کرد. در حالی که اگر شما حقیقت را پیدا کنید، هرکس را به اندازه‌ای که مظهر حقیقت است، دوست می دارید و شخصیت او را پاس می دارید.

دینداری باید با خود آگاهی همراه باشد تا مجال دیدن بقیه فراهم شود و با دین خود و عبادات خود، بقیه نادیده گرفته نشوند و گرنه عبادات خود را می بینیم و حسین علیه السلام را نمی بینیم. نه تنها حقیقت امام معصوم را نمی بینیم، بسیاری از چیزها را نمی بینیم.

کربلا، آینه‌ای بود که خیلی‌ها را باید ببینیم و نگاه کنیم به کسانی که بهترین‌ها را نمی‌بینند و باید طاقت بیاورید که گاهی ظاهراً خوبی‌های راه شما نادیده گرفته می‌شود، ولی این تاریخ، یعنی تاریخ نادیده گرفتن حق باید شروع شود تا آنچه در درون بعضی از جریان‌های به ظاهر مذهبی نهفته است آشکار گردد و در ادامه‌ی راه این موانع، کار و حرکت را آلوده نکنند.

هرچه جنایت جنایت کاران بیشتر باشد، خداوند بیشتر حقیقت خود را نشان می‌دهد. کدام حقیقتی به زیبایی کربلا در تاریخ می‌شناسید که امروزه این اندازه ما می‌توانیم از حقیقت آن تغذیه شویم؟ آیا این به جهت آن نبود که هیچ جنایتی در تاریخ به وسعت و عمق جنایتی که در کربلا شکل گرفت، در عالم نبوده و نیست؟ در کربلا شرارت‌ها فوق‌العاده عجیب بود ولی با این همه اگر کثیف‌ترین صحنه‌ها به میدان نیاید، شما نمی‌توانید از طریق دینداری، عالی‌ترین چهره‌ی دین را نشان دهید. صبر در مقابل رذالت‌هاست که انسان را عوض می‌کند. شما در مورد موقعیت خودمان در انقلاب اسلامی، سؤالات زیادی دارید که با این همه دروغ و انواع دزدی‌ها و اختلاس‌ها چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ هر جا می‌روید می‌بینید این مشکلات هست، به نظر بنده این قصه‌ای است که یک نهب حسین وار می‌طلبد تا با رجوع به حقیقت، از این مرحله بگذریم و جهانی به ظهور آید، در آن حدّ که انسان‌ها ریا و دروغ را مرگ خود احساس کنند.

امام حسین علیه السلام در واقع با نظر به حقیقت و رجوع به آن، یزید را شکست دادند. ظاهراً یزیدیان گمان کردند آن حضرت را شکست دادند در حالی که امام حسین علیه السلام با آن نوع برخورد خود، جهان جدیدی را در مقابل بشر گشودند.

امام حسین علیه السلام جهان اسلام را متوجه‌ی خودآگاهی خود کرد که چه اندازه سقوط کرده‌است. امروز هم کربلای ما همین است که به بعضی انقلابیون که خود را

گرفتار انواع دنیاطلبی‌ها کردند، بفهمانیم بسیار ضرر کردند. همان‌طور که بعد از شهادت اباعبدالله علیه السلام اولین دعوا در دربار عبیدالله شروع شد، بین مادر و برادر عبیدالله با عبیدالله. بسیاری به خود آمدند که چگونه از آن‌چه باید در آن می‌بودند عقب افتادند. آیا این پیروزی نیست؟

پیروزی اباعبدالله علیه السلام بر یزید این بود که حضرت جهان دیگری را حاضر کردند و حضرت سجاد علیه السلام مُبیین آن جهان بودند که البته ما متأسفانه در این رابطه نهضت اباعبدالله علیه السلام را به حضرت سجاد علیه السلام وصل نکردیم. این مثل موسایی است که از مدینه بیرون بیایند ولی به حضرت شعیب علیه السلام نرسند.

نهضت امام حسین علیه السلام برای عبور از جهان امویان و گشودن جهان دیگری بود که جهان امویان نباشد، جهانی که به حضرت سجاد علیه السلام ختم می‌شود که برگشت به دعا، با رویکرد برگشت به یک حیات معنوی گسترده‌ی متعالی است و این فرق می‌کند که برای برآورده شدن حوائج روزمره به دعا رجوع کنیم.

در جهانی که با حضرت سجاد علیه السلام حاضر می‌شویم، من و همه‌ی جهان و خدا، همه در صحنه‌اند و حضوری است تاریخی که انقلاب اسلامی نیز از شئون آن حضور است. در این رابطه است که شهید آوینی می‌تواند کربلا را این‌طور بفهمد و روح سخن حضرت اباعبدالله علیه السلام را این‌طور به ظهور آورد که: «آه ای یاران! اگر در این دنیای وارونه رسم مردانگی این است که سر بریده‌ی مردان را در تشت طلا نهند و به روسپیان هدیه کنند، بگذار این چنین باشد؛ این دنیا و این سر ما.»

این دنیا و این سر ما یعنی ما در راستای برگرداندن این جهان وارونه به اصل خود، حاضریم همه‌ی خودمان را فدا کنیم و در این جا است که بی سر و سامانی عین سر و سامان داشتن می‌شود، زیرا انسان در جهانی غیر از جهان یزیدی حضور می‌یابد.

آیا پیروزی از این بالاتر می‌شود که آدم بتواند فرزندانش را اسیر ببیند و خودش شهید، ولی به حوائج خود که برگرداندن خدا به جامعه است، برسد؟

آینده‌ی قدسی انقلاب اسلامی و خطر تحجر مقدس مآبان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَلٰی الْاِرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

۱- در کربلا موجی از معنای تاریخی در مقابل ما است تا جایگاه امروزین خود و دیگران را بشناسیم. و نه تنها در فتنه‌ی ۸۸ که گذشت، خواص ساکت را بفهمیم و از سکوت آن‌ها نهراسیم، بلکه متوجه باشیم تکرار آن فتنه‌ها در تاریخ کم نیست و در آینده نیز باید نگران دیانتی بود که ظاهر دین را حفظ می‌کند ولی نظر به حقایق معنوی که ائمه علیهم‌السلام متذکر آن هستند، ندارند. شهید آوینی در این رابطه می‌گوید: «ظاهر دین وقتی منفک از حقیقت آن باشد، هرگز ابا ندارد که با کفر و شرک جمع شود و اصلاً وقتی دین از باطن خویش جدا شود، لاجرم به راهی که - به شهادت امام معصوم منجر می‌شود- خواهد رفت». پس در مسیر دینداری که آینده‌ی جهان را فرا می‌گیرد و رجوع به حقیقت و عالم قدس است، باید نگران تحجری بود که راه آینده را تنگ می‌کند. این است آنچه ما باید از کربلا بیاموزیم تا در آینده شاهد به قتل رساندن سلحشوران انقلابی نباشیم.

۲- پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرزندان اُمّیه را در آینده‌ی اسلام دیدند که بوزینه‌هایی اند که از منبر پیامبر خدا بالا می‌روند. آن‌ها از نظر ظاهر بوزینه‌وار از مسلمانان تقلید می‌کنند ولی هیچ حقیقتی از دین را به جان خود نرسانده‌اند و به همین جهت جان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نمی‌بینند، زیرا جان آن حضرت حقیقت اسلام است که در سیره‌ی علی علیه‌السلام و امامان معصوم علیهم‌السلام جاری است.

۳- ظاهر گرایان دینی وقتی با مظاهر دنیای مدرن روبه‌رو می‌شوند تبدیل به آل سعود می‌گردند که شیفته‌ی آمریکا است، مثل لیبرالیسم که اباحه‌گری و بی‌بند و

باری را پیشه کرده است. در بین این دو فکر، باید خود را و انقلاب اسلامی را دید که نه آن است و نه این. یعنی نه متوقف در ظاهر دین است و نه گرفتار فرهنگ غربی. جهانی است بین آن دو جهان، تا در عین رعایت ظاهر دین، از حقیقت دین غفلت نشود. آیا این نکته‌ای نیست که باید برای امروز خود از کربلا بیاموزیم؟

۴- کربلا نشان داد اگر مسلمانان در اصلاح خود در اخلاق و نظر به حقیقت در بستر مسلمانی، نکوشند آن چنان سقوط می‌کنند که خداوند بزرگ‌ترین خیانت‌ها را به دست آن‌ها جاری می‌کند، حتی خیانتی در حدّ به شهادت‌رساندن معصوم‌ترین انسان، چه رسد به پشت کردن به نظام اسلامی که چندین بهانه برای پشت کردن به آن می‌توانند در دست داشته باشند. این یعنی اسلام با عرفان خود می‌تواند در آینده‌ی جهان حاضر شود.

۵- چنانچه انسان با انواع عبادات و تقوا و رعایت حقوق انسان‌ها، آسمانی شود، وقتی ندای آسمانی امام حسین علیه السلام را در شهر خود بشنود؛ هوایی می‌شود و با هر زحمتی خود را به امام علیه السلام می‌رساند. این پاداش آن عبادات و پرهیزکاری‌ها است که منجر می‌شود به شناخت حق و حقیقت در هر زمان و زمانه‌ای.

۶- انسان اگر با جان خود شیفته‌ی حقیقت نگردد، ممکن است کارهای خوبی بکند، ولی خوب‌ترین کار را نمی‌کند و حتی ممکن است به بهانه‌هایی خوب‌ترین کار را ترک کند. آن‌هایی که امام را همراهی نکردند، هرچند در لشکر عمر سعد وارد نشدند، ولی کاری را که باید می‌کردند، انجام ندادند.

۷- به گفته‌ی شهید آوینی: «ایمانی که ریشه‌اش در دل نیست، بر باد است.» یعنی مشغول‌شدن به ظاهر عبادات کافی نیست، باید با انواع ایثارها و رعایت حقوق انسان‌ها، خورشید ایمان را در دل به درخشش درآورد تا خودبینی و خودخواهی و حبّ دنیا را در انسان بسوزاند و این عبرتی است که باید از کربلا گرفت.

۸- کربلا نشان داد انسان‌ها باید بدانند دل‌خوش‌بودن به دینداریِ ظاهری نمی‌تواند آنها را از ابتلائات در امان نگه دارد، زیرا در امتحان‌هایی که برایشان پیش می‌آید مردود می‌شوند به همان معنایی که حضرت اباعبدالله «علیه السلام» فرمودند: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» مردم بنده‌ی دنیا هستند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نمی‌رود و دین را تا آن‌جا که زندگی‌شان را بچرخانند می‌خواهند و چون مردم در تنگنای بحران‌ها قرار گرفتند، دین داران واقعی اندک می‌گردند.

۹- قرآن می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۲۲) آیا آن کس که واژگونه و بر صورت خود راه می‌رود، در هدایت واقعی است و به سوی مقصد سیر می‌کند؟ یا آن کس که بر روی پا و در صراط مستقیم قرار دارد؟

وارونگی، همان تبدیل احوالات شیدایی نسبت به حقیقت است که آن شیدایی به مفهوم حقیقت تبدیل می‌شود، در آن صورت حقیقت، از رازگونگی خارج می‌گردد. در نتیجه به جای آن که انسان با حقیقتِ رازگونه زندگی کند با مفهوم حقیقت سر و کار دارد و عملاً از پوچی زندگی رها نمی‌شود. در حالی که راه پیامبران و امامان این نیست، آنان سعی دارند در راه بی‌پایان حقیقت قدم بگذارند، بدون آن که بخواهند آن را از آن خود کنند. آری! وقتی انسان در ظاهر دین و منفک از حقیقت قرار گرفت، آن دینداری از این ابا ندارد که با کفر و شرک جمع شود، بلکه کارش به جایی می‌رسد که امام معصومی را به قتل می‌رساند. آیا در فردای انقلاب اسلامی این علی اکبرها نیستند که با شمشیر و چوب و سنگ، اربابا می‌شوند؟ مقصّر آن صحنه‌ها چه کسانی هستند جز آن‌هایی که با نفی حقایقِ قدسی، مردان مرد را در تیر رسِ سنگِ تهمت متحجّران و لیبرال‌ها قرار می‌دهند؟

السلام علیکم و رحمة الله و بركاته

اصحاب امام حسین علیه السلام و درک حضور تاریخی ما در همراهی با امام
«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱- ما با کربلا متوجهی وضع خود می شویم و راه حلی برای بداخلاق‌ها و دنیاطلبی‌هایی که با آن روبه‌رو هستیم جستجو می‌کنیم. با توجه به آنچه ما امروز گرفتار آن هستیم می‌فهمیم چگونه حضرت اباعبدالله علیه السلام نشان دادند اگر اسلام در حدّ ظواهر و اخلاق فردی بماند، همان اسلام در این زمانه راه حلی برای نجات انسان نیست، زیرا جهان، جهان دیگری شده و باید چهره‌ی دیگری از اسلام که اهل‌البت علیه السلام متذکر آن هستند، به ظهور آید. اسلام با ظرفیت آخرالزمانی آن نیاز این زمان است، به همان معنایی که از حضرت سجاد علیه السلام در رابطه با توحید سؤال کردند و حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ آيَاتٍ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.» خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا «قل هو الله احد» و آیاتی از سوره حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هر که ماورای آن‌ها را خواهد هلاک گردد. (الکافی، ج ۱، ص ۹۱). این است آن توحیدی که در این زمانه می‌تواند در مقابل طوفان کثرت‌طلبی‌ها انسان را در آغوش خود نگه دارد.

۲- باید از خود پرسیم علت این آشفتگی اخلاقی که با مواجهه با فرهنگ مدرن به سراغ ما آمد در کجاست؟ چرا تلقی خودمان از خودمان این اندازه فرو کاسته شده است؟ آیا نباید همان‌طور که مسلمانان در مواجهه با فرهنگ اموی از دارایی‌های معنوی خود عقب‌نشینی نکردند و با امام حسین علیه السلام به نوعی خودآگاهی رسیدند که باید تاریخی دیگر بیرون از فرهنگ اموی را شروع کنند، ما نیز با انقلاب اسلامی و مواجهه با فرهنگ غربی باز به کمک سیره‌ی امام حسین علیه السلام تاریخ دیگری را شروع کنیم که تاریخی است حسینی، با داشتن ظرفیت «ایثار» و

«شهادت»، تا در نظر به حقیقت، در کنار آداب دینی از بحران‌های جامعه‌ی امروز عبور کنیم؟ زیرا ما امروز شاهد ظرفیت‌هایی در بین انسان‌ها و بسیاری از جوامع هستیم که با برخورد‌های حکیمانه می‌توانیم آن‌ها را متوجه‌ی فرهنگ اسلامی که فرهنگی است غیر از فرهنگ استکباری غرب، بکنیم.

۳- امام حسین علیه السلام کاری کردند که قبح تحجر و عبادت بدون نظر به حقیقت، آشکار شود و روشن کردند جهان اسلام می‌تواند وضعی بهتر از آنچه در آن بود داشته باشد. زیرا انسان با رعایت دستورات دین خدا و با رویکرد رجوع به حقایق عالم، در دنیا و آخرت انسان بهتری خواهد بود. از آن جهت که به سعه‌ی صدی می‌رسد که نسبت به حقوق و شخصیت دیگر انسان‌ها حساس می‌شود و به جز دشمنان خدا، سایر انسان‌ها را در کنار خود می‌پذیرد و بدون آن که همه‌ی کارهای آن‌ها را تأیید کند. به همان صورتی که آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان آورده‌اند بگو نسبت به آن‌هایی که امید به ایام الله - مثل معاد و برزخ - ندارند، چشم‌پوشی و اغماض کنند، زیرا خدا هر قومی را مطابق آنچه عمل کرده‌اند جزا می‌دهد. این جا است که می‌توان به سیره‌ی امام حسین علیه السلام نگاه کرد و در خطاب به آن حضرت عرض کرد:

ای حسین! ای کشته‌ی فتاده به خون! زخم‌های خون آلود بر صد جای پیکرت آشکار است، اما با این همه ایمان ژرفت از خشم گرفتن پروا دارد. مغرورتر از آن هستی که به کشتن دشمنانت دل خوش باشی. دلیری‌ات را بیش از آن که در شمشیرت بنگرند، در آرامشی دیدند که هنگام شهادت در چهره داشتی. تو را به خاطر تمام فضیلت‌هایت به قتل رساندند، آرزو داشتند در تو لغزشی ببینند تا از تو بگذرند. آنان در روان تنگ‌شان فکر می‌کردند

زندگی بزرگ و متعالی، گناه است. هرچند مانند پدرت با آنان مهربان و دادگر باشی در برابرت خود را کوچک می‌بینند و پستی آنان در کینه‌های‌شان کم و بیش آشکار است، زیرا بر عکس آن‌ها سخن خدا را شنیدی که فرمود: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

۴- عمده، توجه به نظام توحیدی و متقن عالم است و نسبتی که ما باید با این عالم برقرار کنیم، به همان شکلی که شریعت الهی در مقابل ما می‌گشاید. با این دید، قرآن با ما گفتگو می‌کند تا بفهمیم ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آن عالم نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها، بی‌تفاوت نیست و خداوند از طریق قرآن، اعمال و افکاری را که می‌توان به کمک آن‌ها به سلامت در این عالم زندگی کرد و به بهترین صورت به ابدیت منتقل شد، به ما گوشزد می‌نماید. به همان معنایی که می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده/۱۶) خداوند به کسانی که به دنبال رضایت او هستند، از طریق قرآن راه‌های سلامت و امنیت و آسایش را نشان می‌دهد. زیرا از طریق اشارات قرآنی عالم را درست می‌بینیم و در دل عالم هستی، حضور خدا را درک می‌کنیم و جهت تذکر به این امر فرمود: «وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (جاثیه/۲۲) خداوند آسمان‌ها و زمین را به نور حق خلق کرده و هرکسی مطابق آنچه در این عالم انجام داده، جزا داده می‌شود و به آن‌ها ظلم نمی‌شود.

سعی بفرمایید بر روی «بالحق» بودن خلقت آسمان‌ها و زمین فکر کنید. به عنوان مثال؛ به انگشتان بنده توجه نمایید که چگونه از طریق نفس ناطقه‌ام حرکت می‌کند و حرکات آن انگشت‌ها جدای از من نیستند، و عملاً شما با حرکات انگشتان بنده با بنده روبه‌رو هستید، علاوه بر آن، نظم و محل انگشتان، نسبت به وظیفه‌ای که دارند،

حکایت از حضور عالمانه‌ی نفس ناطقه‌ی بنده و به معنای دیگر، حضور عالمانه‌ی خداوند در این صحنه دارد. اگر انگشتان دست، حالتی غیر از این حالت را داشتند عملاً به آن نتیجه‌ای که ما از طریق دست خود می‌خواستیم برسیم، نمی‌رسیدیم. این یعنی شما در این صحنه با صورت علم و حکمت روبه‌روئید و از آن طرف صفات خداوند یعنی علم و حکمت او، از او جدا نیست. پس در این صورت هر کمالی که در عالم به ظهور آید، شما در آن صحنه با انوار الهی روبه‌رو خواهید بود. این است معنای آن که می‌فرماید: خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحق» است، یعنی در هر صحنه‌ای از عالم، خداوند در صحنه است. همان‌طور که حرکات و نظم دست بنده محل ظهور نفس ناطقه‌ی بنده می‌باشد و حیاتی را که مربوط به نفس ناطقه‌ی بنده است به ظهور می‌آورند، همان حیاتی را که خداوند در دوره‌ی جنینی بر بدن جنین دمیده و فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) یعنی خداوند با روح، که عالی‌ترین مخلوقات است، این بدن را حیات داد و برای جسم جنینی مسیری را شکل داد که امروز شما با آن به صورت کودک روبه‌رو هستید، در حالی که همان روح است که از طریق بدن به ظهور آمده و شما با حیات که مربوط به حضرت حی است، در آینده‌ی بدن روبه‌رو هستید و اگر آن روح برود همه‌ی استحکام بدن درهم می‌ریزد. پس همین حالا این بدن به نور روح، این چنین است که شما ملاحظه می‌کنید و حیاتش به نور حیات حضرت حق می‌باشد و معنی «بالحق» بودن به همین معناست که عالم «بالحق» خلق شده، نه آن که گمان کنیم خداوند عالم را خلق کرده و عالم جدا از حق مسیر خود را می‌رود.

۵- در مسیر نظر به حق می‌توانیم حقیقت را در مناظر مختلف بنگریم و با سعه‌ی صدری که در این مسیر پیش می‌آید، هر کس را به اندازه‌ای که در حرکات و سکانات خود بهره‌ای از حق دارد، مدّ نظر قرار دهیم و بین دشمنان خدا که حجاب

حقیقت هستند و بین بقیه تفکیک قائل شویم. در این فضا است که پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که جز رحمت و مغفرت برای بشریت نمی خواهد، می فرمایند: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَانًا، وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً، اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۶ من برانگیخته نشده‌ام تا انسان‌ها را نفرین کنم، بلکه من برای دعوت [به حق] و رحمت برانگیخته شده‌ام. خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا که آن‌ها نمی فهمند. ملاحظه کنید چگونه حضرت دغدغه‌ی انسان‌هایی را دارند که نسبت به حقیقت در غفلت هستند و نهضت اباعبدالله «علیه السلام» نیز برای برگرداندن اسلام است به مسیری که امویان آن را از مسیر خارج کردند و مقدسان نادان ناخواسته بازیچه‌ی دست آن‌ها قرار گرفتند زیرا با عبادات سطحی خود بین حقیقت و حجاب حقیقت نتوانستند تفکیک کنند.

در اقی که حضرت محمد ﷺ در مقابل انسان‌ها می گشایند، انسان‌ها می توانند وسعت شخصیت همدیگر را بیابند و نسبت به همدیگر گشودگی پیدا کنند و غفلت از این امر است که امروز مسلمانان و حتی شیعیان سعی نمی کنند همدیگر را بفهمند و آینه همدیگر باشند و این گشودگی نسبت به همدیگر در بستر روح محمدی ﷺ، نیاز اساسی این تاریخ است.

۶- علت آن که اصحاب امام حسین «علیه السلام» در شب عاشورا همراه آن حضرت ماندند، با آن که حضرت اذن رفتن به آن‌ها دادند، توجه به حضور در تاریخی بود که حضرت در آن حاضر می شدند. خواستند حضور آن حضرت را که حضور «حق یقینی» بود احساس کنند، چیزی که امروز باز از طریق امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ به ظهور آمد. آن حضور، عطایی است به انسان‌هایی که می خواهند

خود را در هستی احساس کنند و «دانایی» به حقایق را به «دارایی» نسبت به حقایق تبدیل نمایند.

اگر دیروز در شب عاشورا اصحاب التماس می کردند که حضرت آن‌ها را از آن حضور محروم نکنند؛^۷ در تاریخی که با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شکل گرفت، باز همان صحنه‌ها تکرار شد و سرداران شهید ما با تمام وجود تلاش کردند حضور «حق یقینی» را در این تاریخ بچشند. معنای حضور در تاریخی که در آن تاریخ، توحید، مقابل استکبار قرار می گیرد، اصیل ترین نحوه‌ی بودن است و بالاترین شکل معنابخشیدن به زندگی حق یقینی است. در حالی که اگر در تاریخ خود به معنای درست آن حاضر نشویم، خواسته و یا ناخواسته در زندگی احساس شکست می کنیم حتی اگر دارای ثروت فراوان و شهرت عالم گیر باشیم.

۷- معنای حضور تاریخی با امام حسین «علیه السلام» و قرار گرفتن ذیل اراده‌ی الهی و رهایی از پوچی و تنهایی و نیهیلیسم دوران، با احساس مسئولیت نسبت به جهانی که با امام حسین «علیه السلام» و انقلاب اسلامی شکل می گیرد، ممکن است. زیرا در آن صورت، انسان در معرض الهامات الهی قرار می گیرد و از پوچی و تنهایی رها می شود، و با تجلیات الهی خود را در بیکرانه‌ی عالم احساس می نماید؛ و در این

^۷ پس از آن که، امام بیعت خود را از اصحاب و اهل بیت خود برداشتند و به آنان اجازه‌ی رفتن دادند؛ اصحاب آن حضرت هر کدام به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند؛ پس از سخنان اهل بیت امام «علیه السلام»، مسلم بن عوسجه و پس از او زهیر بن قین برخاسته و گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، باز زنده گردم، و سپس کشته شوم، تا هزار مرتبه، تا خداوند تو و اهل بیت را از کشته شدن در امان دارد! و پس از او بُریر برخاست و گفت: یابن رسول الله! «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ تُقَطِّعُ فِيهِ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدِّكَ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» ای پسر رسول خدا! خداوند به واسطه‌ی وجود شریفان بر ما منت نهاده است، به درستی که ما در رکاب شما نبرد می کنیم، تا آن‌جا که در راه دفاع از شما اعضای بدنمان تکه تکه شود، پس جد شما در روز قیامت شفیع ما خواهد شد.

راستاست که حتی آن جوان دست فروش، یعنی آقای عنایت آزرغ که در حادثه‌ی آتش گرفتن کلینیک سینا با به خطر انداختن جان خود، جان ۱۱ نفر را نجات می‌دهد، می‌خواهد نسبت به رعایت مسئولیتی که برایش پیش آمده، رهبر خود را ملاقات کند که ملاقات با شخصی است که صورت عزم تاریخی آن جوان است، تا با آن ملاقات، راه مصمم‌ترین انسانی را که می‌شناسد، یعنی راه حاج قاسم سلیمانی را ادامه دهد، حاج قاسمی که فرشتگان نه‌تنها در کنار آن سردار بزرگ، بلکه در کنار تشییع کنندگان او به صحنه آمدند و زمین آن‌ها را به آسمان معنویت وصل کردند، تا در تجربه‌ی آنچنانی راهی که گم شده بود را پیدا کنند.

۸- بزرگان اهل اندیشه همیشه سعی می‌کرده‌اند از حادثه‌ها معنی هستی‌شناسانه‌ی آن‌ها را در نظر بگیرند و جایگاه حادثه‌ها را در هستی جستجو کنند و نه در میل انسان‌ها و یا اراده‌ی حاکمان. یک مرتبه شما می‌بینید یک جوان متدین کرمانی چیزی در جان‌ش سروده می‌شود که متوجه می‌گردد، وقتی جنگ ما با عراق تمام شد، قضیه‌ی مقابله با استکبار تمام نشده، بلکه جبهه‌ی گشوده‌تری در مقابل ما قرار گرفته است و شهید حاج قاسم سلیمانی آن بصیرت را با خلوص خود که آزاد از خودخواهی و خودبینی بود، به دست آورد و لذا بدون گرفتار شدن به پیرایه‌های دنیا، وظیفه‌ی خود را بعد از دفاع مقدس، تمام شده ندانست. رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» در منزل آن شهید بیش از همه به خلوص او اشاره کردند و فرمودند:

«می‌دانید مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از «اخلاص» است؛ این «اخلاص» است. اگر «اخلاص» نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک «اخلاص» بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معنای اخلاص را پرسیدند. حضرت فرمودند: «من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: «اخلاص»، سَرّی است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می‌دهم.» اخلاص، یعنی انگیزه‌ی تصمیم‌گیری‌ها فقط خدا باشد و بس. خلوص، این همه نقش و تأثیر دارد که از حاج قاسم سلیمانی تابلویی بسازد که هیچ‌کس نمی‌تواند زیبایی آن را انکار کند. با همان خلوص می‌توانید زیبایی‌های عالم را بنگرید و مانند حاج قاسم، حضور داعش در منطقه را، چه در عراق و چه در سوریه، راه و میدانی برای به ظهور آوردن زیبایی‌های بندگی بیابید و پیرو خلوص آن شهید بود که شما آن‌همه زیبایی را در تشیع پیکر پاک او در جای، جای کشور ملاحظه کردید. آینه‌ای بود جهت به ظهور آمدن عشق مردم به پاکی‌های انسانی که معتقدند نباید بدی‌ها و خوبی‌ها را مساوی دانست و در این عالم به هر کاری تن داد و نسبت به راه حق حساسیت نشان نداد.

۹- آموزه‌های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پس از ۵۰ سال که از رحلت آن حضرت می‌گذرد، به خطر افتاده و علف‌هرزه‌ها به صورت گندم خودنمایی می‌کنند در حالی که هیچ دانه‌ی مفید و راستینی در خود ندارند و عزیزترین کسان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نگران آینده‌ی دین آن حضرت هستند و همه منتظر نغمه‌ای می‌باشند که سروده شود تا روح‌های خفته به جنبش درآیند و پالایشی صورت گیرد و امام حسین (علیه السلام) امیدوار و مصمم وارد این میدان شدند و با تمام وجود پیامی گشتند برای اشاره به راهی نو، تا جهان اسلام را به راهی که گمشده بود، برگردانند و مردم باز خود را در تاریخی حاضر کنند که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ظهور آمد و این است که احساس حضور ما در تاریخی که با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شروع شد، وام‌دار امام حسین (علیه السلام) هستیم.

۱۰- حاج قاسم به صحنه آمد تا با زندگی خود نشان دهد حقایقی ماورای این جزئیات در این عالم نهفته است. مثل روحی که در یک تابلوی نقاشی، ماورای آن

درخت و آن جویبار به ظهور می آید و شما می توانید از آن تابلو الهامی روحی و معنوی برای زندگی خود بگیرید. زیرا زیباییها هرطور که باشند با ما گفتگو می کنند و به نحوی معرفت بخش هستند، چه رسد به زیباییهایی که خداوند در خلقت خود ظاهر کرده است، البته اگر آنها را هستی شناسانه بنگریم و نه با نگاه هوس آلود. آن سردار بزرگ نشان داد چگونه باید در تاریخی که با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» شروع شده، حاضر شد و به مقام «حق یقینی» رسید. خطراتی در مسیر توحیدی این انقلاب در پیش است که با سیره ی آن سردار می توان از آن خطرات عبور کرد. زمان شناسی، همان درک ظرفیت تاریخی است که در آن به سر می بریم برای گشوده شدن اقی به سوی آینده.

۱۱- وقتی انسان نسبت خود را با حقایق درست تعریف کرد، همواره از طریق تقوا به نحوی از انوار حقایق معنوی و اسماء الهی بهره مند می شود. ولی اگر طوری دینداری کرد که تنها به امید سعادت در قیامت، قالب عبادات برای او مهم شد، همچنان که عرض شد گرفتار نوعی کینه مندی نسبت به بقیه می شود، زیرا عموماً کینه در حالی شکل می گیرد که انسان چیزی را بخواهد و نتواند به دست آورد و کربلا، صحنه و تابلویی است برای این دو نوع دینداری. دینداری ائمه و یاران آن ها علیهم السلام که در عبادات خود نظر به حقیقت دارند و کم یا بیش با آن مانوس می شوند و نوع دیگر دینداری که تنها در حد ظاهر عبادات متوقف است و به جهت رویکرد غلط خود هیچ بهره ای از حقیقت نصیب خود نمی کند و کینه ها شروع می گردد. زیرا به گفته ی جناب مولوی:

زان که هر بدبخت خرمن سوخته می نخواهد شمع کس افروخته

۱۲- در رابطه با روحیه ی امام حسین «علیه السلام» برای برگرداندن مردم از کینه به سعه ی صدر، حضرت در روز عاشورا چندین خطبه خواندند. از جمله ی آن خطبه ها

در روز عاشورا خطبه‌ای است که حضرت بر شتر خود سوار شدند و با صدای بلند فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنِ أُعْطِيتُمُونِي النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَإِنِ لَمْ تُعْطُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ إِنِّي وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّالِحِينَ» (ابومخنف، وقعة الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰۶) ای مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی عجله نکنید تا من وظیفه‌ی خود را که موعظه و نصیحت به شماها است، انجام دهم و علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم. اگر به سخنم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتید و با من از در انصاف و عدل وارد شدید، معلوم می‌شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته‌اید و دلیلی برای جنگ با من نخواهید داشت، لکن اگر عذر مرا نپذیرفتید و از در انصاف با من وارد نشدید، آن‌گاه می‌توانید همه دست به دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطل‌تان را اجرا کنید، ولی در این صورت دیگر امر بر شما مشتبه نماند و پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.

سپس حمد و ثنای پروردگار را به جا آوردند و به آنچه شایسته بود از او یاد کردند و بر پیامبر خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و فرشتگانش و پیامبران درود فرستادند و از هیچ سخنوری پیش از آن و پس از آن، سخنی بلیغ‌تر و رساتر از سخنان امام «علیه السلام» شنیده نشد. آن‌گاه فرمودند: اما بعد، پس نسب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم، آن‌گاه به خود آید، خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده‌ی حرمت برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین او و پسر عموی و اولین مؤمنی که پیامبر را تصدیق کرد نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی من نیست؟ آیا جعفر بن ابیطالب که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی

من نیست؟ آیا نشنیده‌اید که رسول خدا درباره‌ی من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر سخنان مرا تصدیق می‌کنید حق همین است. و به خدا سوگند از روزی که دانسته‌ام خدا با دروغگوها دشمن است دروغ نگفته‌ام. و اگر مرا تکذیب می‌کنید به یقین در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان پرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند.^۱ از «جابر بن عبدالله انصاری» پرسید. از «ابا سعید خُدَری» و «سهل بن سعد ساعدی» و «زید بن ارقم» و «انس بن مالک»، پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از پیامبر درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اند. آیا این گفتار رسول خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» از ریختن خون من جلوگیری نمی‌کند؟ و حضرت از این طریق تلاش کردند کینه‌ای را که امویان در بین جامعه‌ی مسلمین پراکنده بودند، تقلیل دهند و پشیمانی بسیاری از لشکریان عمر سعد بعد از کربلا نشان داد که حضرت در کار خود موفق شدند.

۱۳- قرآن می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۲۲) آیا آن کس که واژگونه و بر صورت خود راه می‌رود، در هدایت واقعی است و به سوی مقصد سیر می‌کند؟ یا آن کس که بر روی پا و در صراط مستقیم قرار دارد؟

وارونگی، همان تبدیل احوالات شیدایی نسبت به حقیقت است که آن شیدایی به مفهوم حقیقت تبدیل می‌شود، در آن صورت رازگونگی حقیقت، از منظر انسان خارج می‌گردد. در نتیجه به جای آن که انسان با حقیقت رازگونه زندگی کند سر و کارش با مفهوم حقیقت خواهد بود که در آن صورت انسان از پوچی زندگی که باید از طریق دینداری رها شود، رها نمی‌شود. در حالی که راه پیامبران و امامان این

^۱ منظور حضرت آن نیست که آن افراد در بین لشکر عمر سعد هستند، منظور آن است که آن صحابه هنوز زنده‌اند و در بین مسلمانان حضور دارند.

نیست، آنان سعی دارند در راه بی‌پایان حقیقت قدم بگذارند، بدون آن که بخواهند آن را از آن خود کنند. آری! وقتی انسان در ظاهر دین و منفک از حقیقت قرار گرفت، آن نوع دینداری از این ابا ندارد که با کفر و شرک جمع شود، بلکه کارش به جایی می‌رسد که امام معصومی را به قتل می‌رساند. آیا در صورت رشد تحجر و عبادت بدون نظر به حقیقت در فردای انقلاب اسلامی این علی اکبرها نیستند که با شمشیر و چوب و سنگ همان غرب‌زده‌ها و متحجرین، ارباباً اربا می‌شوند؟ مقصّر آن صحنه‌ها چه کسانی هستند جز آن‌هایی که با نفی حقایق قدسی، مردان مرد یعنی حاج قاسم‌ها و حججی‌ها را در تیر رس سنگ تهمت متحجران و لیبرال‌ها قرار می‌دهند؟

۱۴- جناب مولوی متذکر می‌شود در بستری که رسول خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» چنین دینی را برای بشر آوردند تنها راهی که برای مسلمانان می‌ماند عشق‌ورزیدن به همدیگر است و مشکل مربوط به کسانی است که مست حضور حق‌الیقینی دین الهی نگشتند و در نتیجه بقیه را انکار می‌کنند. می‌گوید:

در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک	به جز مهر، به جز عشق، دگر تخم نکاریم
چه مستیم، چه مستیم از آن شاه که هستیم	بیایید بیایید که تا دست بر آریم
چه دانیم، چه دانیم که ما دوش چه خوردیم	که امروز همه روز خمیریم و خمیریم
میرسید، میرسید ز احوال حقیقت	که ما باده پرستیم نه پیمان‌ه شماریم
شما مست نگشتید وزان باده نخوردید	چه دانید چه دانید که ما در چه شکاریم

آری! راه‌رهایی از مشکلات در این دوران خاص، حضور حق‌الیقینی در تاریخی است که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده. راهی که «خودخواهی» را به «حق‌خواهی» تبدیل می‌کند.

السلام علیکم ورحمة الله و بركاته